

بقلم : سید مصطفی طباطبائی

وابسته سابق فرهنگی در اندونزی

استاد شیخ محمد عبده

در قرن دوم هجری پس از آنکه امویان

احکام و شریعت آئین مقدس را بازیچه قرار داده

و بر سر خلافت و ریاست بجان هم افتادند

عمر بن عبدالعزیز با نیروی تدبیر و سیاست

وضع نا بسامان عالم اسلام را سر و صورت

داد و باصلاح روزگار آشفته مسلمانان پرداخت

در قرن سوم که عباسیان دست از سنت کشیده

و با پیروی از متشابهات قرآن آتش فتنه و فساد را

دامن میزدند و صفات باری و عالم غیب را بدلخواه

خود تفسیر میکردند. احمد بن حنبل برخواست

و در قرن چهارم شیخ ابو الحسن اشعری و در پایان

قرن پنجم و آغاز قرن ششم که انگیز های

فلسفی و زندگی فرقه باطنیه جلوه خاصی

بخود گرفته بود حجة الاسلام امام

ابو حامد غزالی و در قرن ششم ابو محمد علی

بن حزم الظاهری و ابن تیمیه و بعد شاگردش

ابن جوزی هر کدام از پرچمداران و اصلاح

طلبان عصر خود گردیدند .. بنابراین میتوان

شاگرد

سید

جمال

الدین

اسد

آبادی

کتابخانه

گفت که در هر ر و در هر اقلیم و میان هر قوم و جماعتی از مسلمانان مردانی آ، و تجدد خواه پیدا گردیده و نام هر کدام از آنان تا با امروز زینت من صفحات تاریخ میباشد. از سوی دیگر تنی چند از خلفای عباس و ایوبی و آل عثمان رami بینیم که در راه دفاع از اسلام و بازگشت بوکت و عظمت مسلمانان فداکاریها و جانبازیها نموده و آب رفته را بجوی باز آورده اند و از میان آنان نام صلاح الدین ایوبی که ملل متحد مسیحی و صلیبی هارا شکست داد و آنان را از اماکن مقدسه بیرون راند، چون سر لوحه زرینی در تاریخ عالم اسلام نقش بسته است.

ضعف سیاسی اسلام

با تقسیم خلافت متأسفانه نفوذ و سلطه اسلام رفته رفته روبه تحلیل نهاد و بجای يك كانون مرکزی امارتها و دولتهای کوچکی تشکیل یافت و وحدت سیاسی و ملی اسلام بصورت اقوام و نژادهای گوناگون در آمد و با پیدایش فرقهها و دستهها و جماعات بیشمار اصول و فروع دینانت دستخوش هوس و هوس گردید: در نتیجه این اقوام و ملتها بر اثر تعصبات نژادی در امور دینی و دنیائی به ستیز و جنگ و جدال برخاستند تا جائی که از فرموده پروردگار سرپیچی کردند: وهمه با روح وحدت ایمانی پیرو فرمان خدا و رسول باشید و هرگز راه خلاف و ستیزه نیوئید که در اثر پراکندگی ترسناک و ناتوان شده و توانائی و بزرگی شما نا بود خواهد شد (۱)

در نتیجه خداوند دشمنان را بر ایشان چیره ساخت و شالوده بزرگی و فرمانروائی آنان و از گون گشت و پس از آنهمه عزت به بدبختی

(۱) و اطعوا الله و رسوله و لاتنازوا له و لاتقلوا له و اتذبح ریحکم

کتابخانه هیئتی

مه
 هجری سال یازدهم

و پیریشانی گرفتار گردیدند: (حکم ازلی خداوند) که خدا نعمتی را که به قومی بخشید از آنها باز نمیگیرد مگر وقتی که قوم رفتار و کردار خود را تغییر دهند که خدا شنوا و دانا است» (۱) و در جای دیگر میفرماید: خداوند هیچ قوم و هیچ اهل دیاری را در حالی که نکو کار و صلح جو باشند بظلم هلاک نکند» (۲)

وضع زندگی بشر در قرن نوزدهم

در جریان آن ناتوانی عمومی و خواب غفلت مسلمانان، ملل غرب بمراحل تازه‌ئی از پیروزی در سیاست و عمران وارد شدند که پایه‌های آن بر علوم طبیعی و هنر و صنایع و ثروت و نظم و ترتیب برقرار بود و بدنبال آن ماشینها و سلاحهای نوین جنگی اختراع گردید که بابکار بردن آنها با شماره کمی سربازان میتوانستند سپاهیان طرف را که چندین برابر بیشتر و افرادش دلیرتر و رزمنده‌تر بودند در مدت کوتاهی تارومار سازند... بلی! نیروی نظام نوین در غرب بجائی رسید که با کمک و راهنمایی گروهی از کارشناسان بر ملتهای بزرگ که از حیث نژاد و زبان و کیش و آئین هیچگونه تجانس و بستگی با آنان نداشتند، توانستند آقائی و فرمانروائی کنند و آن توده‌های عظیم را زیر نفوذ خودشان در آورند و دارائی آنان را به یغما برند و از نیروی انسانی و تولیدات آنها همه‌گونه بهره‌برداری نمایند و در نتیجه علم بر جهل، نظم اداری بر هرج و مرج و بی‌بند و باری حکم فرما گشت.

(۱) ذلك بان الله لم يك مغيرا نهمة أنعمها على قوم حتى يغيروا ما بانفسهم
 وان الله سميع علم .

(۲) وما كان ربك ليهلك القرى بظلم واهلها مصلحون .

ملل غرب با اختراعات و اکتشافات خود از وسائل نقل زمینی و دریائی و هوائی و ماشین آلات صنعتی و دستگاههای انتقال و پخش اخبار و ماشینهای الکتر و نیکی و صد ها کشفیات دیگر راه زندگانی را برای خود هموار کردند و با وسائل اقتصادی دخالتهای ناروای سیاسی در امور دیگران را برای خود جایز دانستند و بر اثر این تحولات شکفت انگیز تفاوت علمی و عملی و وسائل کار آنها با سایر ملل جهان روز افزون گردید و نیازمندی این ملتها به ملتهای پیشرفته افزایش یافت و برای یک نفر شرقی دیگر امکان نداشت که با فرو رفتن در اندیشه های فلسفی پرده از اسرار طبیعت بردارد و مشکلات زندگانی را به آسانی حل نماید ...

ملتهای مترقی در پرتو علوم و فنون تازه و سازمانهای دقیق اداری و مالی و دستگاههای تعاونی پخش کار و استفاده از نیروهای نهفته طبیعت ، و مراحل ترقی را برقی آسایموند و آنان که در عالم موهومات عمر عزیز را بسر میبردند از تمام مزایای زندگانی بی بهره ماندند .. در چنان اوضاع و احوال کدام رهبری میتواندست ملل شرق را از آن خواب سنگین بیدار سازد و گرد مذلت را از رخسار آنان بزدايد؟ چنان مردی باید دارای روح ملکوتی و از مزایای ایمان کامل همت بلند و نیروی اراده ، راستی و پرهیز کاری، دوری از شهواتهای جسمانی بی باکی از مرگ ، اطلاع از تاریخ دینی و سیاسی و شریعت الهی ، قدرت خطابه و فصاحت زبان و شیوائی بیان و نیروی تأثیر کلام و سایر مزایا و صفات دیگری بخوبی برخوردار باشد .

فیلسوف شرق

تمام این مزایا در وجود يك فرد بشر مانند سید جمال الدین ، اسدآبادی معروف به افغانی جمع بود ، او سالها در میهن خود به فرا گرفتن علوم و فنون گوناگون نقلی و عقلی پرداخت آنگاه دو سال در سرزمین هند به آموختن علوم و تمدن عصر جدید بسر برد، سپس در سال ۱۲۷۳ هـ برای ادای مناسک حج به حجاز رفت و برای آشنائی به اخلاق و آداب و عقاید دینی و آگاهی از اوضاع اجتماعی و سیاسی کشورهای اسلامی يك سال در آن کشور گذرانید .

بعد به میهن خود بازگشت و پس از چند سال تدریس و تبلیغ دوباره به هند رفت و با بسیاری از پیشوایان ، دانشمندان و نویسندگان آن سرزمین تماس گرفت و در همان اوقات از راه نامه نگاری و تلقین های فکری و نگارش مقالات روح آزادی خواهی و مبارزه با استعمار را در سران و سرکردگان عرب و سایر ملت های اسلامی بیدار ساخت .

این سید بزرگوار بعدها به مصر رفت و برای استقرار حکومت قانونی دروادی نیل با کمک ریاض پاشا و چند نفر دیگر از آزادیخواهان حزب وطن را تشکیل داد و در حوزه درس خود شاگردان و مریدان زیاد پیدا کرد و از راه تدریس و سخنرانی و نوشتن مقالات نهضتی در عالم اسلام بوجود آورد چنانکه زحماتش در ایران نیز به ثمر رسید و در برقراری حکومت مشروطه در زمان مظفرالدین شاه سهم بسزائی داشت .

بارها به اروپا سفر کرد و از فعالیت های سیاسی آنی آرام نگرفت و دست آخر به استانبول رفت و در راه اتحاد ملت های مسلمان بسیار کوشید

وتادم واپسین زندگی خود افکار اصلاح طلبانه اش را برای سازش میان قدیم و جدید ترویج میکرد .

استاد شیخ محمد عبده

مرحوم سید جمال الدین برای اجرای برنامه های اصلاحی خود جانشینی شایسته تر و بهتر از شیخ محمد عبده پیدا نکرده بود و روزی که او را از مصر تبعید کردند به گروهی از دوستانش گفت :
ترکت لكم الشيخ محمد عبده و كفى به لمصر عالماً : شیخ محمد عبده را در میان شما جانشین خود قرار دادم و وجود این دانشمند مصر و مصریان را کفایت میکند .

زیرا شیخ مردی پاک نهاد و نیک سرشت بود ، شهوت بزرگی و جاه و مقام نداشت و از پرتو هدایت نبوت ارث برده بود: (خداوند هر که را خواهد بنور خود هدایت کند و این مثل هار خداوند برای مردم هوشمند میزند و خدا بهمه امور دانا است) (۱)

مرحوم شیخ از آغاز جوانی دنبال هدف عالی جستجو میکرد و با آمدن سید جمال الدین به مصر به گم گشته خود دسترسی یافت و در اجرای اصلاحات دینی و اجتماعی و فرهنگی فداکاریها نمود و به سفرهای دور و دراز و پر از خطر پرداخت ، سازمانهای تربیتی بخصوص قدیمی ترین دانشگاه اسلامی الازهر را سرو سامان داد و تمام انجمنها و مجالس رسمی مانند شورای اداری عالی اوقاف ، هیئت امناء الازهر

(۱) - یهدی الله بنوره من یشاه و یضرب الله الامثال للناس والله بکل

و مجلس شورای قوانین را بریاست خود اداره میکرد و افکار و نظرات اصلاحی خویش را بمرحله اجراء درمیاورد :

تجدد خواهان بت پرستی

ولی در قرن نوزدهم در برخی از کشورهای آسیا و آفریقا افرادی برخاستند که در صورت ظاهر مطالبی عوام پسند زیر سرپوش اصلاحات دینی برای مردم عنوان میکردند

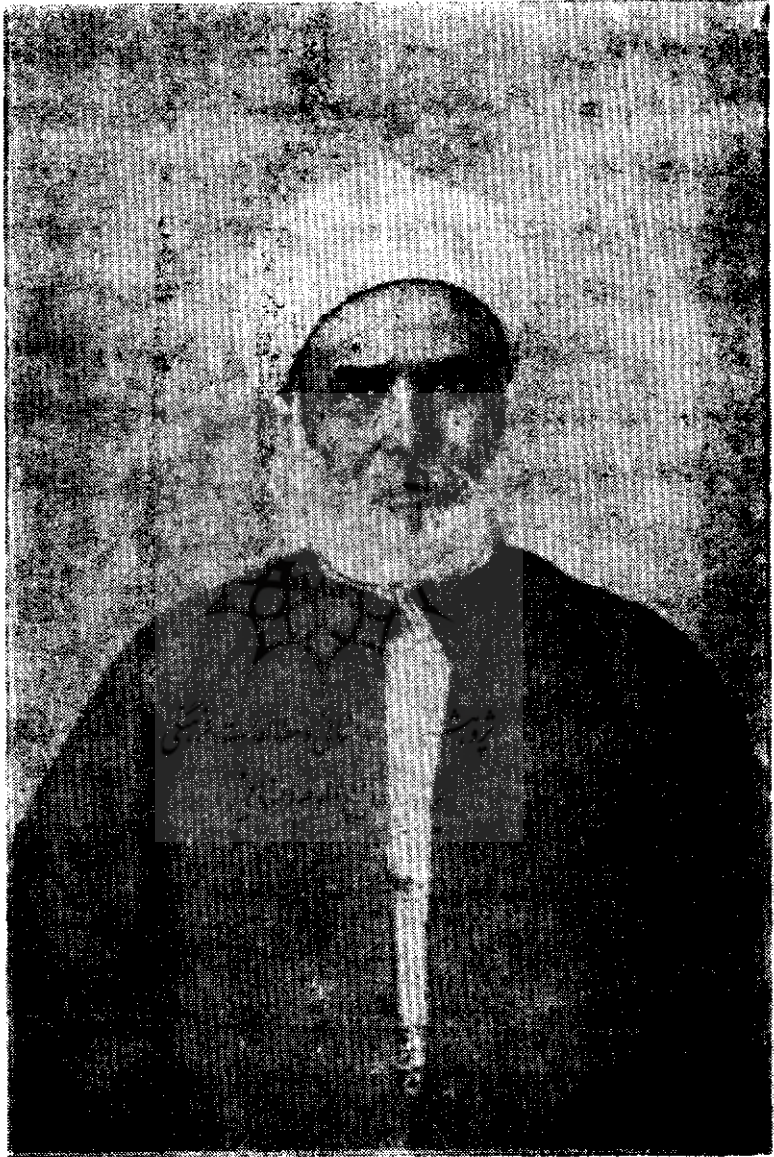
این مدعیان مانند متهمدی در سودان خود را صاحب کشف و کرامات دانسته ولی بیشتر فساد و گمراهی را در میان توده‌ها و طبقات جامعه اسلامی رواج میدادند تا آنکه این دو فیلسوف عالیقدر شرق برای رهایی ملت‌های شرق از بند خرافات و اوهام و یوغ اسارت جماعتی تشکیل دادند

تاریخچه زندگانی مفتی بقلم خود او

«من محمد بن عمده فرزند حسن خیر الله در پایان سال ۱۲۶۶ هـ در استان غربی مصر بدنیا آمدم و در دهکده کوچکی بنام محله مصر دوران کودکی را بسر بردم پدرم از روستائیان بود و از راه کشاورزی زندگانی میکرد ، در سن ده سالگی مزایه مکتب خانه فرستاد و در مدت دو سال تمام قرآن کریم را از حفظ کرده خواندن و نوشتن را آموختم!

در سال ۱۲۷۸ هـ در جامع احمدی شهر طنطا بدرس ادامه دادم ولی چون روش آموزش در آن آموزشگاه همان برنامه غلط الازهر بود و استادان بدون رعایت استعداد شاگردان مطالب راطوطی و ارتکرار میکردند ، از مدرسه گریخته و بخانه دائمی خود پناه بردم و بران شدم

که بکارهای کشاورزی پدر پردازم



شیخ محمد عبده

در سال ۱۲۸۱ هـ مسر اختیار کردم و چهل روز پس از عروسی، پدرم دوباره مرا برای کسب دانش به شهر «طنطا» فرستاد در میان راه پانزده روز در دهکده گنبدیه اورین نزد بستگان مادریم ماندم و چون در اسب سواری و تیراندازی دستی داشتم روزها با جوانان دهکده بگردش و سواری بسر میبردیم، تا آنکه روزی یکی از خویشان پدرم بنام شیخ درویش مرا بخواندن يك رساله عرفانی وا داشت و معانی عبارات را طوری ساده بمن حالی کرد که بخود امیدوار شدم و چنین احساس کردم که فهم مطالب برایم محال نیست و اگر استاد خوبی یافت شود که خوب بفهمد و بفهماند بی شك پیشرفت شایانی خواهم نمود ..

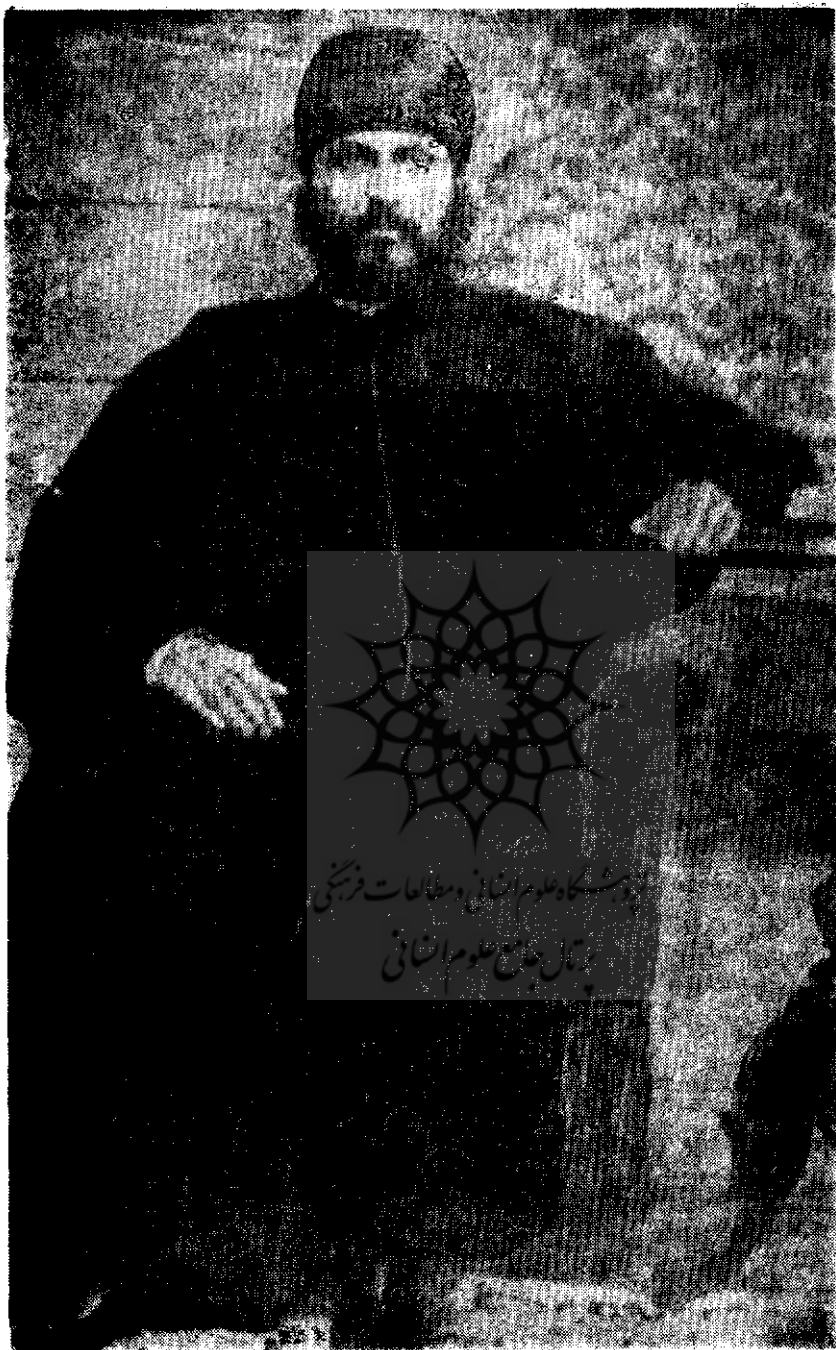
آن شیخ در حقیقت مرا از زندان جهالت رهایی داد و کلید خوشبختی را بدستم سپرد و استعداد درونی مرا بمرحله آزمایش در آورد، از آن تاریخ یکباره از بازیها و سرگرمیهای جوانی دست کشیده به شهر طنطا بازگشتم و بدرس و بحث پرداختم و رفته رفته احساس کردم هر چه را میخوانم میفهمم. پس از چندماه به اشاره یکی از استادان به قاهره رفتم و از سال ۱۲۸۲ هـ تحصیلات عالی را در جامع الازهر ادامه دادم. در آن دانشگاه بیشتر اوقات شبانه روزی را به مطالعه و کناره گیری از دانشجویان بسر میبردیم و در آخر هر سال تحصیلی دو ماه نزد پدر و مادر و بستگان خود میرفتم و درسهای از منطق، نحو، حساب و مبادی هندسه را نزد شیخ درویش میخواندم.

تا آنکه در سال ۱۲۸۶ هـ سید جمال الدین وارد مصر شد و پس از درك

محرر او انقلابی در زندگانی من رخ داد. نخستین دیدار من و شیخ حسن الطویل از آن حکیم بزرگوار در خان خلیلی قاهره صورت گرفت و نخستین پرسش من از او راجع به تفسیر برخی از آیات قرآن و عقیده بزرگان صوفیه داستان جداگانه‌ی دارد که در اینجا از ذکر آن خود داری مینمایم . .

از آن تاریخ از افاضات ابن فیلسوف بزرگ بر خور دار گردیدم و کتابهای «الزوراء» دوانی، شرح قطب بر «شمسیه»، «مطالع»، «سلم العلوم»، در منطق، «هدایه»، «اشارات»، «حکمة العین»، «حکمة الاشراق»، در فلسفه، «التوضیح مع التلویح» در اصول، «چغمینی» و «تذکرة الطوس» در هیئت قدیم را نزد او خواندم، و با آنکه گروهی از استادان و مشایخ از روی حسد و خودخواهی بمردم چنین وانمود میکردند که کسب اینگونه علوم عقاید مسلمانان راست کرده و آنان را از خیر دنیا و آخرت باز خواهد داشت ولی من بگفته‌های هیچ کس گوش شنوائی نداشتیم و بحضور در مجالس درس سیدهمچنان ادامه دادم و در غیر از ساعت‌های درس به من و چند نفر دیگر از شاگردان برجسته‌اش مانند «سعدز غلول»، «عبدالله ندیم»، «ادیب اسحاق»، «ابراهیم مویلحی» و سید «عبدالرحمن کواکی» (نویسنده کتابهای طبایع الاستبداد و ام القری) شیوة نگارش مقالات سیاسی و اجتماعی و طرز القاء خطابه و سخنرانی رامی آموخت و در نتیجه از برکت وجود او یک نهضت علمی و جنبش سیاسی دامنه‌داری در کشور مصر بوجود آمد.

تا آنکه پس از گذراندن امتحان بسیار سختی بگرفتن جواز اجتهاد و اجازه



سید جمال الدین اسدآبادی

رسمی تدریس کامیاب گردیدم .

از آن تاریخ تمام توجه خود را با اصلاح برنامه‌های جامع الازهر و تنقیح زبان و ادبیات عرب تمرکز دادم و در سال ۱۲۹۵ کرسی علم تاریخ را در مدرسه دارالعلوم و کرسی دیگری برای تدریس علوم عربیت در مدرسه خدیویه تاسیس کردم و خود عهده‌دار آنها گردیدم در تدریس مقدمه ابن خلدون بیشتر افکار سیاسی و اجتماعی پیدایش حکومتها ، علل عظمت و انحطاط آنها ، فقر و توانگری ملل ، موجبات عمران و آبادانی و سایر نکات و دقائق را برای دانشجویان تشریح میکردم .

در همان اوقات کتابی در علم اجتماع و فلسفه تاریخ نگاشتم و کتاب تهذیب الاخلاق ابن مسکویه رازی را برای نخستین بار به چاپ رسانیدم و بخواندن کتابهای مربوط به علم اخلاق، تهذیب نفس، مبادی و اصول اجتماعات بشر که از زبانهای خارجی به عربی ترجمه شده بود، بیش از پیش دلبستگی پیدا کردم و کمتر اتفاق می افتاد کتابهایی را که خاور شناسان راجع به اسلام و مسلمانان بنویسند بدقت نخوانم و در یکی از سفرهای خود به اروپا برای خواندن سنگ نبشته‌هایی که اروپائیان از آثار حمیری ها به موزه‌های اروپا برده بودند، خط مسند را نزد دانشمند سوئسی پروفیسور هس آموختم ..» (۱)

در سال ۱۲۹۷ هـ پس از آنکه مسئولیت مجله الوقائع المصریه به عهده شیخ استاد واگذار گردید مطبوعات مصر را زیر نظر گرفت و

(۱) تاریخ الاستاذ امام الشیخ محمد عبده : تالیف السید محمد رشید

بانگارش مقالات شیوا دستگاههای دولتی و کارمندان را بوظایف خودشان آشنا می ساخت و روش عدل و انصاف و راه راست را به آنان نشان میداد چنانکه لزوم اصلاحات آموزش و پرورش و تشکیل يك شورای عالی فرهنگی را ضمن سلسله مقالاتی تشریح نمود و پس از تشکیل شورای نامبرده خود او بعنوان دبیر کل شورا انتخاب گردید ...

تا آنکه بر اثر شورش عراقی پاشا در اسکندریه گروهی از آزادیخواهان دستگیر گردیده زندانی شدند و شیخ استاد بواسطه کمک باسر کردگان انقلاب برای مدت سه سال و سه ماه تبعید شد و پس از گذراندن يك سال در بیروت به همراهی سید جمال الدین به پاریس رفت و برای بیدار کردن مسلمانان و اجرای نقشه اتحاد اسلام مجله ثی بنام عروة الوثقی انتشار دادند .

تحصیل زبان فرانسه

شیخ استاد برای ادامه مبارزات سیاسی و تبلیغات اصلاح طلبانه اجتماعی از راه قلم و بیان خود را ناگزیر از آن میدید که یکی از زبانهای غربی را بیاموزد و خودش در این باره اینطور مینویسد: «از آغاز شورش «عراقی پاشا» شوق زیاد بفرآ گرفتن يك زبان خارجی پیدا کردم و در سن چهل و چهار سالگی الفبای فرانسه را آموختم ولی دنبال آنرا نگرفتم .. در نخستین سفر به فرانسه ده ماه در پاریس ماندم و سرمقالات مجله «عروة الوثقی» را مینوشتم اما چیزی از زبان فرانسه یاد نگرفتم زیرا همیشه با «سید جمال الدین» و دوستان عرب آمیزش داشتم و سرگرم کارهای مجله بودم و مجال کافی برای تحصیل زبان نداشتم .

پس از بازگشت از تبعید و اشتغال بامور قضائی به فرا گرفتن زبان فرانسه بیش از پیش علاقه مند گردیدم و در نتیجه استادی شایسته پیدا کردم. وی در نخستین جلسه درس يك كتاب دستور زبان (گرامر) برایم آورد، از او پرسیدم: چه کتابی است؟ گفت: كتاب نحو است، گفتم وقت کافی برای شروع بآن ندارم.. آنگاه یکی از داستانهای «الکساندر دوما» نویسنده معروف فرانسه را در دست گرفته گفتم من میخوانم و تو اشتباهات مرا اصلاح و کلمات را برایم معنی کن و در این جریان دستور زبان خود بخود درست میشود.

بدین ترتیب آن کتاب را تمام کردم و بدنبال آن کتاب دوم و سوم را نیز خواندم سپس هر وقت تنها میشدم کتاب را با صدای بلند پیش خود میخواندم و پس از شش ماه اصول زبان فرانسه را آموختم و توانستم مطالب را بخوانم و بفهمم ولی توانائی تکلم باین زبان را نداشتم تا آنکه در تعطیلات تابستان سالهای بعد چندبار به فرانسه و سویس رهسپار شدم و در یکی از سفرها چندماه در جلسات درس دانشکده ژنو حاضر شدم و سرانجام باتمام گرفتاریهای جامع الازهر و اصلاح دادگاهها و محاکم شرع این زبان را بخوبی فرا گرفتم و عقیده ام این بود در حالی که منافع مسلمانان با مصالح ملل غرب آمیخته شده بدون دانستن زبان آنها چگونه میتوان از مزایای تمدن غرب برخوردار شد و از مفاسد و زشتیهای آن برکنار ماند» (۱)

دفاع از اسلام و دعوت اسلامی

میرزا محمد باقر کیست ؟

شماره اول مجله «العروة الوثقی» (۱)

در تاریخ ۵ جمادی الاولی سال ۱۳۰۱ هـ مطابق ۱۳ ماه مارس ۱۸۸۴ در پاریس انتشار یافت. مدیر سیاسی مجله فیلسوف شرق «سید جمال الدین» و سردبیر آن شیخ استاد بود و مقالات و مندرجات این نشریه از همان شماره اول در محافل سیاسی و مطبوعات انگلستان مورد توجه قرار گرفت و ترجمه بسیاری از مطالب آن برای نخستین بار در برخی از روزنامه‌های مهم آن کشور منعکس گردید ولی متأسفانه بیش از ۱۸ شماره از آن مجله سیاسی منتشر نگردید.

در همان ایام که این دو رهبر بزرگ به اداره و نشر مجله مشغول بودند روزی مردی بنام «محمد باقر بواناتی» بدفتر مجله آمده و اظهار داشت می‌خواهد با «سید جمال الدین» ملاقات کند و همینکه حضور یافت مرحوم سید بخاطر آورد در چند سال پیش که با چند نفر از دوستان از بندر بوشهر به حجاز میرفت او را دیده بود ولی در آن تاریخ بنام «میرزا یوحنا» معروف بوده و با چند تن از مبلغان مسیحی تبلیغ میکرد حتی خود سید و همراهانش را نیز باین دیانت دعوت کرده بود، اما در آن جلسه اظهار داشت که از گناهان گذشته پشیمان شده و اکنون بنام پیشین خود محمد

(۱) خوشبختانه اخیراً همه شماره های این مجله علمی و اجتماعی

بشکل کتابی جالب تحت عنوان : «العروة الوثقی» و «الثورة التحريرية الكبرى» در ایران بطبع رسیده که تهیه يك نسخه از آن را بعموم خوانندگان فاضل توصیه میکنم..

باقریا ابراهیم جان معطر مشهور و به تبلیغ دین اسلام مشغول و آماده خدمت و همکاری در کارهای مجله می باشد چنانکه بعد ها مطالبی از روزنامه های انگلیسی ترجمه نموده و هنگامی که شیخ استاد برای مذاکره در باره مصر و سودان به لندن رفت میرزا باقر را بعنوان مترجم همراه خود برد .

پس از تعطیل مجله میرزا باقر با شیخ استاد به بیروت رفت و در آنجا با مرحوم «پیرزاده» و «عارف ابوتراب» از مریدان سید و «جمال بیک» قاضی معروف يك انجمن سری تشکیل دادند و یکی از وزرای ایران در آن تاریخ بنام «موید الملک» و «حسن خان» مستشار سفارت ایران در استانبول و گروهی از آزادیخواهان به عضویت انجمن نامبرده پذیرفته شدند .

میرزا باقر مردی بسیار زیرک و باهوش بوده و مزایای اخلاقی زیادی داشت که در کمتر کسی یافت میشد و هر وقت راجع بیکى از مسائل مذهبی یهود یا نصاری صحبت می شد شواهد بسیار از کتابهای دینی میاورد و اظهار نظر میکرد، آیات قرآن را حفظ بوده و آنها را بترتیب تاریخ و شأن نزول جمع آوری کرده بود ، و رویهمرفته از دانشمندانى بود که بخوبی میتوانست کافر کیشان را بدیانت اسلام مشرف سازد و از کسانی که با توضیحات و استدلالات او از کفر دست کشیده و به اسلام گرائید «احمد مدحت افندی» نویسنده معروف ترك و مدیر مجله «ترجمان حقیقت» بود که در شرح حال خود مینویسد : من در دین خود از بسیاری جهات علمی و تاریخی شبهه و تردید داشتم و پس از آنکه به بغداد رفتم در آنجا با يك دانشمند

برجسته ایرانی بنام میرزا باقر بر خوردم و میان من و او گفتگوها و مناظرات زیاد در این زمینه‌ها رخ داد و در نتیجه تمام شبهاتم بر طرف گردید و به حقانیت اسلام اطمینان کامل یافتم» (۱).



گفتار نیک

دانشمند کسی است که هم میداند و هم میپرسد
نادان آنست که نه میداند نه میپرسد .
دو شخص رنج بیهوده کشیدند، یکی آنکه مال اندوخت
و نخورد، دیگری آنکه علم آموخت و عمل نکرد